





Cal. C. 95-96

Sl. No. 029327

۹۵

# نعم المولى و نعم الصديق

مدح و تشبیح مولوی محمد صالح تخلص شوق دادم فیض این توانا بنیاد



در بیت سلطنت کهنه بزم و گزیر اکبری و از متصل طایفه شوق







ماده  
عبارت مصنف  
ازین خط که او را  
و فارسی و عربی و  
مشق نویسی  
در او از صنعت  
از استقلال  
بابت تعلیم  
از زبان  
است و این  
و از هر  
نویسند  
نقطه  
عالی  
درون  
نقطه

بسم الله الرحمن الرحيم	
بعد از سپاس و حمد و ثناء و تعظیم و بعد از ذکر و تسبیح و تهلل و بعد از ذکر و تسبیح و تهلل و بعد از ذکر و تسبیح و تهلل	نعت نبی صلی الله علیه و آله و بعد از ذکر و تسبیح و تهلل و بعد از ذکر و تسبیح و تهلل و بعد از ذکر و تسبیح و تهلل
خوش کرده است نظم قوانین فاسی و بعد از ذکر و تسبیح و تهلل و بعد از ذکر و تسبیح و تهلل و بعد از ذکر و تسبیح و تهلل	این سید تراب علی آرد و حاصل و بعد از ذکر و تسبیح و تهلل و بعد از ذکر و تسبیح و تهلل و بعد از ذکر و تسبیح و تهلل
القطعة الاولى فی بیان قسام حروف الفصحی و استعمالها فی العریض	
معمول علی مفا عین فاعلا و بعد از ذکر و تسبیح و تهلل و بعد از ذکر و تسبیح و تهلل و بعد از ذکر و تسبیح و تهلل	این خط و مضارع و حروف و مفا و بعد از ذکر و تسبیح و تهلل و بعد از ذکر و تسبیح و تهلل و بعد از ذکر و تسبیح و تهلل

بیدان هم حرف تہی است بیست و ششم

بیان نمیدان  
افندی شش که نو که در حالت  
می آید از او نشود در ماضی و قد و است  
خاص حال باشد در ماضی و قد و است  
چون بیست و ششم

نموده اند از آن علمائی عربی قسم

دستار  
فاری صحبت می شود  
از بیست و ششم  
این بیست و ششم  
چون بیست و ششم

قسم نخست در مسرور بالیقین

ای از آن  
نخستین اول که در بیست و ششم  
نخستین اول که در بیست و ششم  
نخستین اول که در بیست و ششم

باتا و تا و جا و و خوا و و ز ا

نخستین اول که در بیست و ششم  
نخستین اول که در بیست و ششم  
نخستین اول که در بیست و ششم

مجموع و شمار تو مقطی ای لطیف

ای از آن  
نخستین اول که در بیست و ششم  
نخستین اول که در بیست و ششم  
نخستین اول که در بیست و ششم

کز روی نهای لفظ و جمله بر سه حال

نخستین اول که در بیست و ششم  
نخستین اول که در بیست و ششم  
نخستین اول که در بیست و ششم

پس با و کیر این هم را غیر احتیال

ای از آن  
نخستین اول که در بیست و ششم  
نخستین اول که در بیست و ششم  
نخستین اول که در بیست و ششم

و از ندان حرف بجز فیض الصال

ای از آن  
نخستین اول که در بیست و ششم  
نخستین اول که در بیست و ششم  
نخستین اول که در بیست و ششم

پس ط و طا و فا و یا و ا و خیال

ای از آن  
نخستین اول که در بیست و ششم  
نخستین اول که در بیست و ششم  
نخستین اول که در بیست و ششم

کز اولش نیا و با آخرش شال

ای از آن  
نخستین اول که در بیست و ششم  
نخستین اول که در بیست و ششم  
نخستین اول که در بیست و ششم

ای از آن  
نخستین اول که در بیست و ششم  
نخستین اول که در بیست و ششم  
نخستین اول که در بیست و ششم





[illegible]

**هست الف اندر لغت مرد و مجرد هم**

**بهر میل دعا ی اتصال آید و اثر**

**اول لفظ و میان آخر آید زاده**

[illegible]

مشت و ذکران بالا کلامی و خیالی

نمای شمس و  
نمای ثیاب و منقطع و  
نمای و بیابان و  
نمای و بیابان و

پیرایه‌های که همیشه در کشیده باشند چنانچه در میان گویند تا از آنجا غلبه نماید



[illegible]

این کتاب در کتابخانه  
 مجلس شورای اسلامی  
 تهران ثبت شده است  
 شماره ثبت: ۱۳۰۰/۱۳۰۰  
 تاریخ ثبت: ۱۳۰۰/۱۳۰۰

جیم پارس بہر خوبی و حقارت سرت

چندین سال پیش  
چندین سال پیش  
چندین سال پیش

بہر استفہام و تعظیم و کرام آید و کر

[illegible]

عَبْدُ مَوْحِي سِرِّنْ بِالْأَلْفِ أَيْ بِأَلْفِ عَمَلٍ

می خای  
 ویت رفت بنی  
 می شریک باصال الف کزانی  
 تخته العزبان کجین بغل و شست  
 می شاعری بیکر جوینات ۱۲ اب  
 بیدار است کجین مصنف  
 حروف باصال  
 حروف باصال

ال معنی بن فریب و کرباوی بو

المودة  
 حبيبتك لا تكون في حمة البر  
 في دن غيرة وحبك لنام لما صلحت  
 واصل بودم هست بمنی بود  
 یعنی ال بسم از آن سخن  
 می شود

معنی حادان ان غائب بشو ہر ترہیلا

[illegible]

وَمِنْهَا عَلَتْ فِيهِمْ آسْوَا

نہ سلمان چاہے کہ کبھی  
بہر چہ چاہے کہ کبھی  
نہ سلمان چاہے کہ کبھی  
بہر چہ چاہے کہ کبھی

حالت ضم متصل با و او در کسرها

در وقت ادون  
مجلسی متصل بنیشو بود  
که چون مجلسی در حالت کسره متصل با مجلسی دیگر  
چون چوبه و ادون کسره متصل با مجلسی دیگر  
کشور متصل با مجلسی دیگر

امرخائیدن گوی باشند پس حمامها

یعنی از غایبی که با حق تعالی  
مستور است یعنی بجای غایبی که با حق  
دوران تمام را چه غیبتی تا شدن نیز در آن  
نوم ساقط باشد و غایب بگویند یا نه  
تحتانی هم غیبتی جایز نیست و او را غیبت  
و غیبتی که در این عالم است و غیبتی که

بیر محذوف اند و در بعضی از نسخ

وال زلفه است که حاصل از شاد  
بود و مجسم از لفظ ز در کمال صفت  
و نورست ۱۲ در بعضی مصنفین  
باشد و چه نام دارد می گویند

شیرین دل معنی چهر  
کمال و درختان  
و دیگر فواید است  
نیز بر یکدیگر جمع بسیار کرده اند  
بر آن که از این

سین داند ۱۲

二



فانما  
قوله شين  
يعني حاصل  
علامت  
جتنو نظرت  
وآر و غيرة  
وكنو خد  
بناسبت  
و حاصل  
كونيد  
وران  
آرا كونيد  
معني  
شود و آخر  
بشود  
ون  
علاهی  
سنت  
زن زایل  
تحت البرهان

نیز از هر ضمیر غایتش وان محرم

ساکن و ما قبل کسوت شین صلوات

نشینان با تامل آن خلایق  
که در بیخ بخت آنرا دادند  
شکر و حمد و ثناء و تعظیم  
که در حق او می دانند

صادق معنی خری کو گام بسبب اصل زند

۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲

بس مسو روی کنایه باشد از خیمه بمان

[illegible]

یونپیر حریص مٹا کلان یستان

عجب نیست که بجای او رفت و دید که نشد  
از غلطی و از آنان که پیش او  
عجب نیست که بجای او رفت و دید که نشد  
از غلطی و از آنان که پیش او

معیش او هست خویش و با اوصاف هر

[illegible]

و منظرهای دید خواندنش و انشور را

موتی و صدف و کمره اصل و پیراهن  
دور کرده و به خورشید تابان  
حاصل شود که هر راجی بمانی  
۱۲

هم خروسی کو مرا غم میکند اندر شرا

الغريب صاغر الدركب  
في التراب

ما وندیدیم خصوصت کروا بر آزا

فمنهم من كان له من الدنيا ما يغنيه  
فمنهم من كان له من الدنيا ما يغنيه

بیشتر و ذات و ما و نه و خود و نه و

[illegible]

مهرمهر کین و نیز مرا از سعید چشم و گناه باز بچشم شد مرا کمال











و انک شخص کل کوید باتما پیشور

معنی باد و لغت، آید طبایع بر دین

نسخه از وی مرصع و مطبوعه نجفی  
نسخه از وی مرصع و مطبوعه نجفی

قسم اول بار ملفوظی بود کونطاست

از آن دو نفر که در میان  
کتابخانه و کتابخانه

فتحہ ما قبلش بنجر حذف الف ناید ہی

چون که کبریا افاضت  
در ملک بیکار افاضت  
چون که کبریا افاضت  
در ملک بیکار افاضت

قسم دوم با مرتفعی نیست و باشد نسبتی

۱۲

کلمه را دیگری از او ساز و متبدا

مکتبہ اسلامیہ  
دربارہ عالیہ  
کراچی

بر وقتی که بلفظ فارسی تشنوزما

مجلس اول

فی شوق و محبت و در جمع و اصاف

[illegible]

اندر ضممت پیشین و او کراقت جدا

و فیکید و داو اباشند  
مکمل آن داو مضی  
بعد غف آن داو مضی  
خونده شود چون در شش  
اندوه و کوه بانه و کوه

بعد جمع و اسم شعیب و پیرانته

و چون  
فرمود و باینده سوختن  
گذاشتند و درین زمان  
که از آنجا می گذشتند  
بسیار از ایشان را کشته شد  
و بعضی را زخم برد  
و بعضی را اسیر کردند

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰







یار مصد چون قیقا علی خطاب  
 و زنی اظهار فعل و صفت علی خواه  
 جو رسا و ط گشتن از لفظ مضارع هم  
 پس حیض و هم بهر اثبات صفت  
 یار استمرار و تنگی و شرط و عظمت

به پیش و در میدان یکمی باب  
 لیکاب نزه چکینای است ای مرد  
 یار استقبال پس آفرینش  
 جمله معروف است از باب علم و اهت  
 بهر آن با کاف لازم نقش کن اندر

صفت صفیدی است فاقم علی باب الدیس  
 ۱۲ بصرای غرور و دست ۱۲ صلی  
 ۱۳ صلی  
 ۱۴ صلی  
 ۱۵ صلی  
 ۱۶ صلی  
 ۱۷ صلی  
 ۱۸ صلی  
 ۱۹ صلی  
 ۲۰ صلی  
 ۲۱ صلی  
 ۲۲ صلی  
 ۲۳ صلی  
 ۲۴ صلی  
 ۲۵ صلی  
 ۲۶ صلی  
 ۲۷ صلی  
 ۲۸ صلی  
 ۲۹ صلی  
 ۳۰ صلی  
 ۳۱ صلی  
 ۳۲ صلی  
 ۳۳ صلی  
 ۳۴ صلی  
 ۳۵ صلی  
 ۳۶ صلی  
 ۳۷ صلی  
 ۳۸ صلی  
 ۳۹ صلی  
 ۴۰ صلی  
 ۴۱ صلی  
 ۴۲ صلی  
 ۴۳ صلی  
 ۴۴ صلی  
 ۴۵ صلی  
 ۴۶ صلی  
 ۴۷ صلی  
 ۴۸ صلی  
 ۴۹ صلی  
 ۵۰ صلی  
 ۵۱ صلی  
 ۵۲ صلی  
 ۵۳ صلی  
 ۵۴ صلی  
 ۵۵ صلی  
 ۵۶ صلی  
 ۵۷ صلی  
 ۵۸ صلی  
 ۵۹ صلی  
 ۶۰ صلی  
 ۶۱ صلی  
 ۶۲ صلی  
 ۶۳ صلی  
 ۶۴ صلی  
 ۶۵ صلی  
 ۶۶ صلی  
 ۶۷ صلی  
 ۶۸ صلی  
 ۶۹ صلی  
 ۷۰ صلی  
 ۷۱ صلی  
 ۷۲ صلی  
 ۷۳ صلی  
 ۷۴ صلی  
 ۷۵ صلی  
 ۷۶ صلی  
 ۷۷ صلی  
 ۷۸ صلی  
 ۷۹ صلی  
 ۸۰ صلی  
 ۸۱ صلی  
 ۸۲ صلی  
 ۸۳ صلی  
 ۸۴ صلی  
 ۸۵ صلی  
 ۸۶ صلی  
 ۸۷ صلی  
 ۸۸ صلی  
 ۸۹ صلی  
 ۹۰ صلی  
 ۹۱ صلی  
 ۹۲ صلی  
 ۹۳ صلی  
 ۹۴ صلی  
 ۹۵ صلی  
 ۹۶ صلی  
 ۹۷ صلی  
 ۹۸ صلی  
 ۹۹ صلی  
 ۱۰۰ صلی

۱۱ و چون حواس و عین و بصر و بوی و طعم و مزه و سواد و سحر و جادو و...

از برای جمع حاضر و حدت و تصفیه	وزیری لفظ مضاعف شمره شد برینا
زاده و از بهر ظاهر کردن کسر مضاعف	انتهای لفظها بعد از الف و ش فر
و پی جز اضافت بعضی جای تیره شود	شده شد خوانده از تنگی وزن و قضا
بعد یای وحدت الترفظ محمد و فاده	آمده توصیفی اندر آخر موصوف یا
زین بهر یایانی درسته اکنون ان کلم	وزر تاب سرور دنیا و عقبی ان عا

در جدولی چون جدول برای وحدت و حدت و تصفیه

۱۲ کلمه در جدول







دان که کاف عجم با هم غین و وال هم

غین و وال هم  
کاف عجم با هم  
غین و وال هم  
کاف عجم با هم  
غین و وال هم  
کاف عجم با هم

مرسم با نون بایا نون و نون سبد نا

مرسم با نون  
بایا نون  
نون و نون  
سبد نا

نون ایغیران میم ای جانم نان و نام

نون ایغیران  
میم ای جانم  
نان و نام

آمد بدل و او را با وفا با می عجم

آمد بدل  
و او را با وفا  
با می عجم

بارا سبدل و ان کا هم خیم و نه و چون الف

بارا سبدل  
و ان کا هم  
خیم و نه و چون  
الف

تغیر لام از ری هم او نه و تیر بریز

تغیر لام  
از ری هم  
او نه و تیر  
بریز

خوشن با و ه ام و زت خیم با و و فرین خیم

خوشن با و ه  
ام و زت  
خیم با و و  
فرین خیم

هم در تلفظ میم خوان من بعدش از شدت

هم در تلفظ  
میم خوان  
من بعدش  
از شدت

نه بسته اندش عاقلان کجا و پس از و کوز

نه بسته اندش  
عاقلان کجا  
و پس از و  
کوز

ناگلج غرق ما غم همه نه ایت الکلز

ناگلج غرق  
ما غم همه  
نه ایت الکلز

در این کلمات اول و سکوناتی که در این کلمات یافت می شود











برای تصافخیر یانوں گین مناک آید

یہی حکایت  
کہ فادہ ہستی نصاف  
چو می شمس  
چون کہ چوین

وہ ہر قسمیٰ مصد یا ہف سی شین و نوں لیکن

الف لیله فی  
مطبوعی دیوبند  
چاپخانه

بود الفاظ چندانکه پس پیوسته

[illegible]

ترکیب جدید صلیح چرند و چرتہ در معنی

[illegible]

تر آید افضل التفضیل را وزیر بهر فاعل کر

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

بسم از بهر حفاظت گوشت و استخوان و دانه

طمانی که فافند  
سختی خلقت بد حکم اند  
دوم در چون راهدار کشتن  
شست دران چون استخوان و  
و نذران

الف في فاعل ومفعول التقصد والمايان

میان معصوم و فاعل  
و معصوم یعنی فاعل  
و معصوم یعنی فاعل  
و معصوم یعنی فاعل

بَلَانِي لَوْنِ كُونِ زَامِ پَامِ بَامِ غَامِ لَوْنِ

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

کہ فی ترکیب ہم رنگ سپید امیڈ ساد

منسوب حضرت علی بن ابی طالب  
علیه السلام

گسار آید یعنی خورده پس عدد را گمان

[illegible][illegible]



<p>درست و بر روی خود می از اندر فرو</p>	<p>و او را بار است و یک هم ای کجا نهاد</p>
<p>چون عجلت را در بندار نزدیک یک را در بندار از آنکه در بندار در بندار</p>	<p>چون عجلت را در بندار نزدیک یک را در بندار از آنکه در بندار در بندار</p>
<p>القطعة السادسة في بيان تعريف الاسماء</p>	
<p>والافعال والحروف وتصريف الافعال</p>	
<p>ای کلت را چون هزار هزار</p>	<p>فی مرا چون تو نو بهار بهار</p>
<p>ای کلت را چون هزار هزار نزدیک یک را در بندار از آنکه در بندار در بندار</p>	<p>فی مرا چون تو نو بهار بهار نزدیک یک را در بندار از آنکه در بندار در بندار</p>
<p>فاعلان مفاعیلن فاعلات</p>	<p>خوشن به بح خفیف بن بکار</p>
<p>خفیف بن بکار نزدیک یک را در بندار از آنکه در بندار در بندار</p>	<p>خوشن به بح خفیف بن بکار نزدیک یک را در بندار از آنکه در بندار در بندار</p>
<p>جمله الفاظ برست قسم بو و</p>	<p>اسم هم فعل و حرف از بردار</p>
<p>الفاظ جمع نزدیک یک را در بندار از آنکه در بندار در بندار</p>	<p>اسم هم فعل و حرف از بردار نزدیک یک را در بندار از آنکه در بندار در بندار</p>

فقطه  
درست و بر روی خود می از اندر فرو  
چون عجلت را در بندار  
نزدیک یک را در بندار  
از آنکه در بندار  
در بندار  
فی مرا چون تو نو بهار بهار  
نزدیک یک را در بندار  
از آنکه در بندار  
در بندار  
فاعلان مفاعیلن فاعلات  
خوشن به بح خفیف بن بکار  
نزدیک یک را در بندار  
از آنکه در بندار  
در بندار  
جمله الفاظ برست قسم بو و  
اسم هم فعل و حرف از بردار  
نزدیک یک را در بندار  
از آنکه در بندار  
در بندار

اسم و ال است معنی خود را

منی بنده منی بنده منی بنده  
منی بنده منی بنده منی بنده  
منی بنده منی بنده منی بنده  
منی بنده منی بنده منی بنده

باشد از هر که از منده کبار

منی بنده منی بنده منی بنده  
منی بنده منی بنده منی بنده  
منی بنده منی بنده منی بنده  
منی بنده منی بنده منی بنده

نیز مقسوم بر دو قسم بود

منی بنده منی بنده منی بنده  
منی بنده منی بنده منی بنده  
منی بنده منی بنده منی بنده  
منی بنده منی بنده منی بنده

جامد و مشتق ای قسم دیدار

منی بنده منی بنده منی بنده  
منی بنده منی بنده منی بنده  
منی بنده منی بنده منی بنده  
منی بنده منی بنده منی بنده

فعل آید دل معنی خویش

منی بنده منی بنده منی بنده  
منی بنده منی بنده منی بنده  
منی بنده منی بنده منی بنده  
منی بنده منی بنده منی بنده

با یکی زین که از منده ست و چار

منی بنده منی بنده منی بنده  
منی بنده منی بنده منی بنده  
منی بنده منی بنده منی بنده  
منی بنده منی بنده منی بنده

ماضی حال نیز مستقبل

منی بنده منی بنده منی بنده  
منی بنده منی بنده منی بنده  
منی بنده منی بنده منی بنده  
منی بنده منی بنده منی بنده

یا دیگر از سه است و اش یار

منی بنده منی بنده منی بنده  
منی بنده منی بنده منی بنده  
منی بنده منی بنده منی بنده  
منی بنده منی بنده منی بنده

دان زمانه گذشته را ماضی

منی بنده منی بنده منی بنده  
منی بنده منی بنده منی بنده  
منی بنده منی بنده منی بنده  
منی بنده منی بنده منی بنده

فعل را پنج قسم از دست مدار

منی بنده منی بنده منی بنده  
منی بنده منی بنده منی بنده  
منی بنده منی بنده منی بنده  
منی بنده منی بنده منی بنده











مسکون است یعنی دو مخالف فاعل را

حرف قبل و ن چو تن همگی	شرف آموزی سخن سپار
یعنی چو تن همگی خود یکصد و ن چو تن آن یکصد و ن چو تن علاقت صد و ن چو تن و دیگر صد و ن چو تن	شرف آموزی سخن سپار شرف آموزی سخن سپار شرف آموزی سخن سپار شرف آموزی سخن سپار شرف آموزی سخن سپار
آه آری بنای ماضی رست	رفت چون ن صد از مدار
یعنی بنای ماضی رست بنای ماضی رست بنای ماضی رست بنای ماضی رست بنای ماضی رست	رفت چون ن صد از مدار رفت چون ن صد از مدار رفت چون ن صد از مدار رفت چون ن صد از مدار رفت چون ن صد از مدار
حرف خرز واحد ماضی	والی تا بوقف کرد قرار
یعنی حرف خرز واحد ماضی حرف خرز واحد ماضی حرف خرز واحد ماضی حرف خرز واحد ماضی حرف خرز واحد ماضی	والی تا بوقف کرد قرار والی تا بوقف کرد قرار والی تا بوقف کرد قرار والی تا بوقف کرد قرار والی تا بوقف کرد قرار
لیک راست خواهد مثل همز	بسکون آن را خراز سه و چهار
یعنی لیک راست خواهد مثل همز لیک راست خواهد مثل همز لیک راست خواهد مثل همز لیک راست خواهد مثل همز لیک راست خواهد مثل همز	بسکون آن را خراز سه و چهار بسکون آن را خراز سه و چهار بسکون آن را خراز سه و چهار بسکون آن را خراز سه و چهار بسکون آن را خراز سه و چهار
هم ز ماضی است حاصل مصد	بایدش گفت بهر استمرار
یعنی هم ز ماضی است حاصل مصد هم ز ماضی است حاصل مصد هم ز ماضی است حاصل مصد هم ز ماضی است حاصل مصد هم ز ماضی است حاصل مصد	بایدش گفت بهر استمرار بایدش گفت بهر استمرار بایدش گفت بهر استمرار بایدش گفت بهر استمرار بایدش گفت بهر استمرار
اگر چه ماضی است حاصل مصد است اگر چه ماضی است حاصل مصد است اگر چه ماضی است حاصل مصد است	بایدش گفت بهر استمرار بایدش گفت بهر استمرار بایدش گفت بهر استمرار بایدش گفت بهر استمرار بایدش گفت بهر استمرار

چونکه مقل و دل چیر کلام	گفت خیر الا نام در چهار
این کلام بنابر تفسیر و در ف نویسند صیغه و در نویسند صیغه و در	این کلام بنابر تفسیر و در ف نویسند صیغه و در نویسند صیغه و در
مختصر شد از بخت هشت حرف	و بجم جمله به بخت و چهار
این کلام بنابر تفسیر و در ف نویسند صیغه و در نویسند صیغه و در	این کلام بنابر تفسیر و در ف نویسند صیغه و در نویسند صیغه و در
نیز آمد از چهار ده صیغه	جمله شش صیغه از روی حصا
این کلام بنابر تفسیر و در ف نویسند صیغه و در نویسند صیغه و در	این کلام بنابر تفسیر و در ف نویسند صیغه و در نویسند صیغه و در
دوازده هر مذکر غائب	دوازده هر حاضر و بکار
این کلام بنابر تفسیر و در ف نویسند صیغه و در نویسند صیغه و در	این کلام بنابر تفسیر و در ف نویسند صیغه و در نویسند صیغه و در
شکل و آمده است از ان	همه نوشت بود مذکر و ار
این کلام بنابر تفسیر و در ف نویسند صیغه و در نویسند صیغه و در	این کلام بنابر تفسیر و در ف نویسند صیغه و در نویسند صیغه و در

در هر کلمه



هم در اثبات بایست نگار	بخت معروف دان هم مجهول
یعنی معلوم بود و معلوم شد در اثبات بایست نگار و در اثبات بایست نگار	چون خواندند و خوانند و خوانند و خوانند و خوانند و خوانند
نون نفی از برای نفی گسار	کز اثبات نفی را خواست
غایب خوانند و خوانند و خوانند و خوانند و خوانند و خوانند	چون خوانند و خوانند و خوانند و خوانند و خوانند و خوانند
والی ساکن مضارع آرد بار	که بیفتد خلاص از مصداق
چون از خوانند و خوانند و خوانند و خوانند و خوانند و خوانند	چون از خوانند و خوانند و خوانند و خوانند و خوانند و خوانند
علت موجب نه جانر و مار	لیک قبل است فیه مضارع
چون از خوانند و خوانند و خوانند و خوانند و خوانند و خوانند	چون از خوانند و خوانند و خوانند و خوانند و خوانند و خوانند
در مضارع بجای شد شوار	هم ز معروف خواهی ارجهول
چون از خوانند و خوانند و خوانند و خوانند و خوانند و خوانند	چون از خوانند و خوانند و خوانند و خوانند و خوانند و خوانند

در کتابی دیگر

می نمانی بنشای حال اگر <sup>۳۸</sup> برضای تو لفظی مگر

نمی نمانی بنشای حال اگر <sup>۳۸</sup> برضای تو لفظی مگر

نمی نمانی بنشای حال اگر <sup>۳۸</sup> برضای تو لفظی مگر

لفظ خواهد برای استقبال

خواهد آمد با نخی ای میثیا بر

نمی نمانی بنشای حال اگر <sup>۳۸</sup> برضای تو لفظی مگر

نمی نمانی بنشای حال اگر <sup>۳۸</sup> برضای تو لفظی مگر

نیاز می شو چو خواهد شد

بخت مجهول هم باین شمار

نمی نمانی بنشای حال اگر <sup>۳۸</sup> برضای تو لفظی مگر

نمی نمانی بنشای حال اگر <sup>۳۸</sup> برضای تو لفظی مگر

از مضارع چو وال خدق شود

بشوا از امر واقف اسرار

نمی نمانی بنشای حال اگر <sup>۳۸</sup> برضای تو لفظی مگر

نمی نمانی بنشای حال اگر <sup>۳۸</sup> برضای تو لفظی مگر

بار مسود از علامت کن

از رفو هم بر پیش بگذارد

نمی نمانی بنشای حال اگر <sup>۳۸</sup> برضای تو لفظی مگر

نمی نمانی بنشای حال اگر <sup>۳۸</sup> برضای تو لفظی مگر

مصدی فاعلی و مفعولی

معنی از ام مهم مکب دار

از سبب این که صدی فاعلی و مفعولی است  
و این که از سبب این که صدی فاعلی و مفعولی است

معنی از ام مهم مکب دار  
و این که از سبب این که صدی فاعلی و مفعولی است

بر سر ام مهم مکب آور

عاری از فهم آن ششونهار

بر سر ام مهم مکب آور  
و این که از سبب این که صدی فاعلی و مفعولی است

عاری از فهم آن ششونهار  
و این که از سبب این که صدی فاعلی و مفعولی است

بر مضامین چو گویند اید

امر غائب از و شو و طیار

بر مضامین چو گویند اید  
و این که از سبب این که صدی فاعلی و مفعولی است

امر غائب از و شو و طیار  
و این که از سبب این که صدی فاعلی و مفعولی است

نون آور ز بعد گویند و

خواند آن نهی غائب شوار

نون آور ز بعد گویند و  
و این که از سبب این که صدی فاعلی و مفعولی است

خواند آن نهی غائب شوار  
و این که از سبب این که صدی فاعلی و مفعولی است

امر مجهول و نهی مجهول است

باقص از صرف پاری شمار

امر مجهول و نهی مجهول است  
و این که از سبب این که صدی فاعلی و مفعولی است

باقص از صرف پاری شمار  
و این که از سبب این که صدی فاعلی و مفعولی است

نوعی که در این کتاب مذکور است  
 از آنکه در لغت آمده که فعلی که  
 در این کتاب مذکور است  
 از آنکه در لغت آمده که فعلی که  
 در این کتاب مذکور است  
 از آنکه در لغت آمده که فعلی که  
 در این کتاب مذکور است

شده نایند اسم فاعل را

نوعی که در این کتاب مذکور است  
 از آنکه در لغت آمده که فعلی که  
 در این کتاب مذکور است  
 از آنکه در لغت آمده که فعلی که  
 در این کتاب مذکور است

ساز بار یکبار پس دل

نوعی که در این کتاب مذکور است  
 از آنکه در لغت آمده که فعلی که  
 در این کتاب مذکور است  
 از آنکه در لغت آمده که فعلی که  
 در این کتاب مذکور است

اسم مفعول را فسروده شده

نوعی که در این کتاب مذکور است  
 از آنکه در لغت آمده که فعلی که  
 در این کتاب مذکور است  
 از آنکه در لغت آمده که فعلی که  
 در این کتاب مذکور است

در الف نون تمام خوانده شده

نوعی که در این کتاب مذکور است  
 از آنکه در لغت آمده که فعلی که  
 در این کتاب مذکور است  
 از آنکه در لغت آمده که فعلی که  
 در این کتاب مذکور است

صیغه های نخست از هر فعل

نوعی که در این کتاب مذکور است  
 از آنکه در لغت آمده که فعلی که  
 در این کتاب مذکور است  
 از آنکه در لغت آمده که فعلی که  
 در این کتاب مذکور است

حرف نون الی بامر سپار

نوعی که در این کتاب مذکور است  
 از آنکه در لغت آمده که فعلی که  
 در این کتاب مذکور است  
 از آنکه در لغت آمده که فعلی که  
 در این کتاب مذکور است

پس الف نون برای جمع بیار

نوعی که در این کتاب مذکور است  
 از آنکه در لغت آمده که فعلی که  
 در این کتاب مذکور است  
 از آنکه در لغت آمده که فعلی که  
 در این کتاب مذکور است

ما به مجهول ماضی آتش کاره

نوعی که در این کتاب مذکور است  
 از آنکه در لغت آمده که فعلی که  
 در این کتاب مذکور است  
 از آنکه در لغت آمده که فعلی که  
 در این کتاب مذکور است

جمع آن جمع اسم فاعل وار

نوعی که در این کتاب مذکور است  
 از آنکه در لغت آمده که فعلی که  
 در این کتاب مذکور است  
 از آنکه در لغت آمده که فعلی که  
 در این کتاب مذکور است

بهو یکجا کنیم گوش گداز

نوعی که در این کتاب مذکور است  
 از آنکه در لغت آمده که فعلی که  
 در این کتاب مذکور است  
 از آنکه در لغت آمده که فعلی که  
 در این کتاب مذکور است





ناجف باقی ۱۲ ص

چهارم و دیگر مانند

چون نامش در  
مذکور است  
و در  
مذکور است

را حسب آنست که در صورت

ناجف  
آن را  
راحت  
راحت

و در مضاعف و حال اغصان

مضاعف  
و حال  
و در  
و در

اول آینه که تبدیل

چون  
چون  
چون  
چون

شد بدل خای برای معجزه

چون  
چون  
چون  
چون

خواندن و خوردن است ای غرض

چون  
خواندن  
خواندن  
خواندن

است از اصل و در نامهموار

چون  
چون  
چون  
چون

پنج جادان و پنج قسم شمار

چون  
چون  
چون  
چون

است اقسام اندر بسیار

چون  
چون  
چون  
چون

شین بسین الفها پندار

چون  
چون  
چون  
چون

او الف یا ر ویم یا آ	فاب یا یا بدل کار
شین هیا و او و نون هم لام	شین تبدیل برا و را هم دار
بدله را بنون کند عاقل	بعض تبدیل شاذ گیر و بار
دوم ایراد آنکه حرف دگر	بر فزاید و ر و کمال عیار
قبل دال مضارع او را جای	برگزین سخن و رطاب





پوشیده نماند که چنانچه در مستحق و فارسی بر طالع بان این فن واجب است  
 همچنان که از حال وضع زبان فارسی بر ایشان لازم چه بعد از عربی بهتر  
 ازین زبانی نیست و گویند که حضرت رسالت مرتبت و امیر المومنین و ائمه معصومین  
 صلوات الله علیهم اجمعین پارسی کلام کرده اند باید دانست که در پارسی نامه  
 آمده که پارس سپهرلو بن ابراهیم بن نوح علیه السلام مالک ملکی بوده و آن ملک بنام  
 او موسوم گردیده و این زبان منسوب با او شد و نزد بعضی منسوب با پارس بن  
 حامور بن میث بن نوح علیه السلام است و معرب آن فارس است و نزد عرب  
 منسوب به پسران پدرام بن ارفخشذ بن سام بن نوح علیه السلام و آن ده  
 تن بوده همه شهرسوار و دلاور چون بومی سوار فارس گویند بنیا علیه  
 فارسی منسوب بدیشان شد و این زبان را بر هفت گونه نامزد کرده اند از آن جمله  
 هروی و سگزی و زاوی و سعدی و تروک و دری و پهلوی و پارسی و مزد  
 وری آنست که در آن نقصانی روند و چون در مثل ابریشم و اشکم و برو و بکو  
 اگر ابریشم و اشکم و رو و کو گویند وری نباشد و پهلوی را منسوب به پهلوی  
 مذکور میکنند و بعضی بر آنند که این زبان یعنی پهلوی منسوب به پهلست که آن  
 ری و اصفهان باشد و جمعی گویند پهلوی با آن شهری باشد چه پهلوی معنی شاه است  
 اما بعد بر شمارا باب بصائر مخفی و محجب نباشد که این رسالت جامع قوانین  
 فارسی موسوم بر ساله سید تراب علی غفر الله له و نو به فی فی چه میگوید مجربست بکلیه  
 اقسام حروف و اجزای آنست و مشوقیست بر یورش و شرح قواعد عجیبی پیرایسته و شایسته  
 به پاره جوابش قطع هفت کرده و پیرایه است کمال حیره آرای اسماء و افعال

و در طایفه لبان بود که از کوفی گوشت کنایه نواز بود به ناکامی با بخت سازد ساز بزمید  
 طالبی شهباز ز کور دی و روز با شب درین اسعد و ان یعنی ماه مبارک رمضان  
 که کلیه در مقصود سال بگذارد و در صد و شصت از هجرت رسول المعبود است بیا  
 مانده خلق معرفت و پایه صلح و قوت خلق جمعی سعید از لی محمد فیر الدین صانه  
 بعد تعالی عن الکفار و این ایچده خوانند که نماند و انی و پس نشین و بستان  
 ایچده انی سر بر آرم و سر را با طالع محو صلی کر سوی مشتخص شوق  
 باهتمام تمام از سر نو پیرانه صحت و تشیخ پوشانید و بکتاب تشیخ  
 الهی بخش کر سوی از شاگردان خوشنویسان زمان اکبر طایفان و دهلوی  
 زیب نایش یافت اسید که حسانی بخواسنگا ریش کوشده

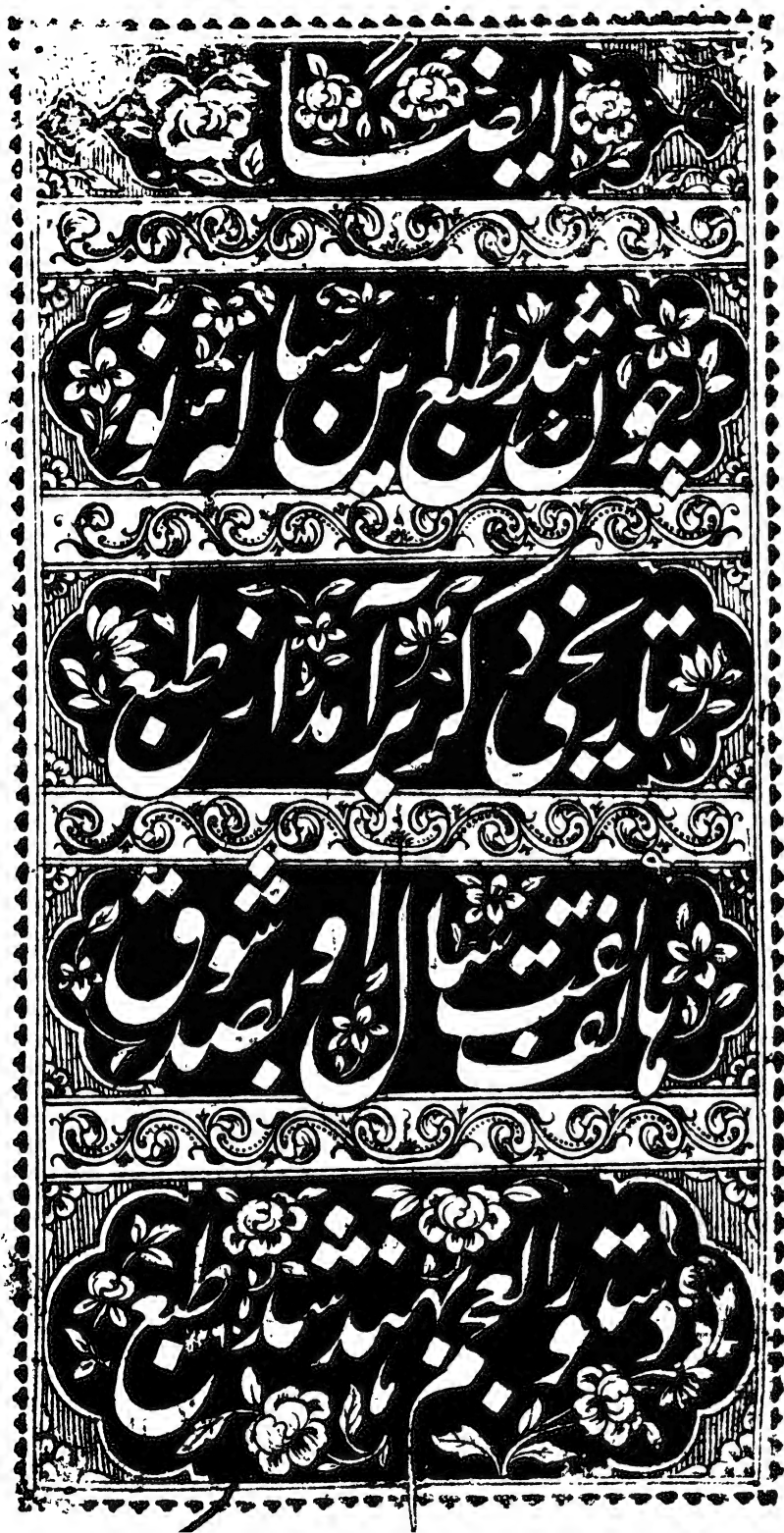
تاریخ من تاریخ طبع الشوق

عسری بود و با سپاس ناز	بخت نیست خود با ناز
که ناگه ایلمسی آمد	بعد نبت ایلمسی چشم جادار
نشان سال از بخش ز من جوت	عباس خاطر شکر دم قلم راست
حساب از شوق دل کردم	پژده و در صد و شصت آده سال

ایضا

درین مصرع که سالش ظاهر آمد	تو از کلام غاصر آمد
پس از روی ایچده شوق بر دید	بیکه در روی شیش با نقطه گردید
شد این نسخه با صحت و مطبوع	برای دفع عام و خاص فی الحکام
رحیم از سال تاریخش چو بی برد	زهی قانون نظم آیه جلال

صورتی که در کتاب تاریخ است





۱۰۰۰۰۰۰۰

غلط نامه حاشیه بالا صفحه

غلط نامه متن حاشیه ریسط

صفحه	غلط	صحیح	صفحه	غلط	صحیح
۵	اقتال	اقتال	۳	طا طا طا	طا طا طا
۵	گج	گج	۳	فی المقدّمه	فی المقدّمه
۵	تخلّب	تخلّب	۳	الف	الف
۹	خون	خواب	۵	خطا	خفا
۲۸	نام	کنام	۵	ذال	وال
۳۵	محاوره	محاوره	۲	الفخیم	الفخیم
			۵	نقش	نفس
			۳۳	صد	صدر
			۱۳	مجره	مجره
			۱۶	بخرامین	بخراسان
			۱۸	طیب	طیب
			۲۰	خمر	خمر
			۳۳	بان	بان
			۲۲	آیا	آیا
			۲۴	سین	شین
			۲۹	کی	کجا
			۳۱	شونده	شده





کشف و بعض فنون فارسیین الایمان انسان العین سیدی خلیلی حاجی محمد حسین اوصلا الله غایه ایمنه  
کثیر از قبایل و باین حقیر بی بضاعت اشارتی فرمود که قواعد اطرا از رسایل معتبره و کتب معتبره که درین  
زیب رقم پذیرفته است التقاط کرد مختصری و دیبایب ترتیب دهد و بر او اهل کتاب گلستان که موافق رسم خط  
سطوح شده و بعضی محاکم سبب سادگی کتابان بی الطافه و مزق شود و فائده اش عام و عده اش نام باشد چرا  
این همچنان انقیاد و الامره با آنکه هیچ رساله جداگانه از این نهان که مستوعب قواعد المانی رسی مستوفی خط این زبان  
بوده باشد بنظر حقیر رسیده بل اغلب نیست که تالیف هم نشده و کسی از ارباب لغت و فرهنگ قدریکه لابدی  
و ضروری باشد در کتابی درج کرده حال آنکه رسم خط عربی اکثر از رسم خط فارسی اجنبی و جدا افتاده و لهذا کسانی که  
از رسم خط فارسی خبری ندارند و قواعد رسم خط عربی را نمی بینند و فارسی طبع عربی می بینند و بر او غلط  
میرود و خطره خطره از هر جا فراموش کرده چند روز ترتیب و اوم و بزره بنگار که مملو از اختلاف و زلات است نظر کرد  
قول فیصل و امر حق که اتفاق اکثر با بران بود و مرقوم ساختم و هر چه درین ساله برقم آوردم تا و قلیکه کتب معتبره  
که تصحیح و قلموس و صراح و تاج بهی و معتدب شدیم با نهی اساس اللغه و مدار الافاضل و توفیق یفضل و برن قاطع  
و کشف اللغات و منتخب رشیدی و جباگیری و جامع لفرس سروری و تبار عجم و چراغ هدایت و رساله عبدالواسع  
و شرح سروری فاضل احرامی و خان آید و بر گلستان و شرح بوستان و بعضی تصانیف مرزا قلیل و دیگر کتب  
ندیدیم مندرج نسخاتم هر که ادعای شتابی خارزه شود اول باید که درینجا بنگرد و در مواضع اختلاف قول معتبره  
برگزیند که مطابق با بدجس بنی فقیر از نهی نکند و بدکنه و عی حسن انجام بدید و صلوات الله علیه و بعضا عده جاره و روت  
و هر چند و خاطر من آن بود که فحوص بالغ نموده تمامی الفاظ را که من حیث الاملا خطی شهرت یافته است پیغام نمود و درین  
جمع کنم تا محبت قلت فرصت این نامه همچنان در دلم با نصدای غرول و کرا بر توفیقی که هست و فایده ایمنه و طایفه  
من حیث الاملا و محرکات اشتها یا فته که جامع کنم هر کس از این ستیفه و بهره یاب شد این بی بضاعت علی الخصوص  
کسی که باعث برین شود و بدی خیر یا کند الله تعالی و کتب حق تعالی را بخیر و بد که این ساله مرتب است











[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

٢٤

五

۱۱۰

10

ॐ

...

و آنکه در جمله خویش و بیان و نام که چون الفاظ فارسی که اندوزی نبود و ملتحک در میان کلمات فارسی  
ملک می باشد لهذا بعد حرف تحک که از نوشتن چو ت و دو چ که در اصل ت و دو چ بضم بود و این را خوانند و بشود  
مگر که در وقت سر نوشتن او عطف و فیکه در میان دو فعل بود چون نشست و برخاست یا در دهم چشم خانه و  
و حامد محمود و بر صحنه ماقبل اظهار این در شعر که هست سوم آنکه هم نوشتن آید و هم بخواندن چون بود و نمود  
و اشال آن چهارم آنکه نوشته شد و خوانده شود و اگر چه عامه می نویسند چون خرم و خرد و برخاست آخر او یک  
در آخر کلمه واقع شود وقت اضافت یا بپیشش یا از بعد کند و بعضی خوانند چون تراوی می بیند می سیاه فاند  
پنجم در کتاب های هنوز از قواعد فارسیست که هر حرفیکه تحک الاخر باشد می نوشتن در رسم خط آن حرف را  
چون نه و گفته درین پوشینه که چه و نه و بر سه این با تلفظ نیاید مگر گاهی بصورت وزن شباع کنند چنانچه  
شهر که قتل من سکین میاری بازگو جز تو کا فز خصم جان عاشقان را که و در عبارت اظهار نیاید کرد و لهذا  
وقت اتصاف کلمه دیگر را از کتاب ساقط کنند چون ع کان سوخته ا جان شد و او انیاد و چگونه و بکنند و نماید  
سکان و درینها حاصل حروف مفرد و سوا می و عطف که برای قصد غنی استعمال کنند اگر مفتوح و مکسوست بها  
باید نوشتن بنایه خوانداری وقت سکون این حرف برای ضرورت شعری یا از خط هم ساقط کنند چون شهر نکرد  
در وزن از دو تا که نپرس حال من ای آفت جان گفته که نپرسی بود و بر کلمه که آخرش می مختفی باشد وقت  
جمع آن کلمه بلفظ نون یا حق یا می صدی یا کاف تصغیر یا کاف عجمی مل کنند پس با خط بناید نوشت چون گان  
پرسند گان بنگی و پرسندگی و جاملک و جاملک و وقت احاق می ننانه محتمه مجهول باشد خواه معروف بر  
نسبت باشد یا خطاب کبر و غیره مل کنند یا ننویسند چون بنده سر و دیده و گاهی وقت احاق می نسبت این  
بحم بل مانند چون ساجی نسبت ساده گاهی بود چون گنجی و در نسبت گنج و بیشتر حذف چون کی مدنی و چنین  
مل با وجب حذف و فیکه آن کلمه جمع کنند بها چون پروا و شیفهتاری فیکه تلفظ شود و جمع این صور  
بدانش گان عجمی غیر آن وقت احاق یا حذف وقت جمع کلمه بدست نیست چون اهلان و دیگر و می نوشتن

۴۰۰

مخدوم ملا محمد رفیع صاحب  
نوشین صاحبزادہ  
ملا محمد افضل صاحب  
فرخزاد صاحب

نہاں بی بی محبوبہ  
نہاں بی بی محبوبہ  
نہاں بی بی محبوبہ

که و سوا که با و تاجی واجب تلفظ است که با پیش الف یا و او یا قبل صفوی یا یا قبل کسبه یا قبل چون  
ماه و گاه و گرده و گوه و گویه و گاهی و غیر اینها هم تلفظ شود چون در هر چه که در اوله و رفته و فکالت که  
تا سی فوقانی را بشکل با نویسند و بنا خوانند چون صفوة و زکوة فائده ششم در کتابت یای خمسه  
از تجميع چنان معلوم ميشود که الفاظ عربي را که در عبارت فارسی می آید بیشتر از حالت نصبی نقل ميشود  
نه رفعی لهذا همانی را که در حالت نصبی اعراس باحت بیايند بيايند نه بغير آن چون ذيقعه و ذيقبه  
و ذوی رتبه و تعلين و عمرين و سلين و مومنين و بعد از اينکه در الفاظ بالف نویسد بیشتر بلکه برسم مقدمين  
چنان که در وصف موصوف و مضان و مضان الیه یا می آید میوشند چون لغی شیاه چشمی و چون خطانی فاش  
و گناه می شود و اسپ غرض غلامی بدستار خیرین یا کتابت یا مکروه و معيوب دارند چه هر گاه اضافت و صفت متعلق  
شد مجال تکیه را نمانداری بعد از تخطیکه الف ممدوده یا مقصوره یا و آخرش باشد وقت اضافت و توفیش یا نویسد  
چون کسی تو در همی سیاه و عصای او و قاسی چایک و عرو و التوقایین و وضوی او و ترازوی راست  
غلطت یا نیکه عوام در و آخر مصاد میوشند چون سلامتی و خلاصی و زیادتی و فضولی اگر چه هر دو  
بر تاء و دین نشه و همچنین یا نیکه و آخر صیغ هم فاعل نویسد چون لازمی میومی و خرد می میکر آنکلی می میهمی را یا  
تکلم و در لفظ فارسی نادر الوقوعست که نید و یا می حاجی بلکه در آخر هم فاعلت یا می مصدر نیست بلکه بر  
از جیم زیرا که در اصل حاج باشد جیم بوده است یا می شای می قادی بلکه در آخر است فاعلت خلاف قیاس  
کلام اگر واقع شد دیگر بدین قیاس ناید که همچنین یا می هر چه در و تو پرمی که عوام در موضع نیست متعال کنند  
چه در فارسی صغیر نیکه یا نیت تها می و اول پس هر کس صفت و موصوف زندانیا ن تذکره و نیت بلکه در و او در  
بطاقت لازم نیست لهذا در کلام انیان نماند و لغافه و دله و کور و کور و دیر و شان صابر یا آنکه موافق قاعده غ  
نده و مذکوره و صابرین یا پنجایع و ذوات یا نیکه و آخر کلمه که در آخر می متعنی و شسته باشد لاجن شود و از خط  
خطا کنند و بهتر و نیکه بدل سازند چون بنده پرده و سمره چنانکه گذشت و کلمه که در آخرش یا باشد قبل او

در بیان و در حاله نویسی که جز آن از یاد و از تخطیکه میوشند یا می شای می قادی بلکه در آخر است فاعلت خلاف قیاس  
کلام اگر واقع شد دیگر بدین قیاس ناید که همچنین یا می هر چه در و تو پرمی که عوام در موضع نیست متعال کنند  
چه در فارسی صغیر نیکه یا نیت تها می و اول پس هر کس صفت و موصوف زندانیا ن تذکره و نیت بلکه در و او در  
بطاقت لازم نیست لهذا در کلام انیان نماند و لغافه و دله و کور و کور و دیر و شان صابر یا آنکه موافق قاعده غ  
نده و مذکوره و صابرین یا پنجایع و ذوات یا نیکه و آخر کلمه که در آخر می متعنی و شسته باشد لاجن شود و از خط  
خطا کنند و بهتر و نیکه بدل سازند چون بنده پرده و سمره چنانکه گذشت و کلمه که در آخرش یا باشد قبل او

در بیان و در حاله نویسی که جز آن از یاد و از تخطیکه میوشند یا می شای می قادی بلکه در آخر است فاعلت خلاف قیاس  
کلام اگر واقع شد دیگر بدین قیاس ناید که همچنین یا می هر چه در و تو پرمی که عوام در موضع نیست متعال کنند  
چه در فارسی صغیر نیکه یا نیت تها می و اول پس هر کس صفت و موصوف زندانیا ن تذکره و نیت بلکه در و او در  
بطاقت لازم نیست لهذا در کلام انیان نماند و لغافه و دله و کور و کور و دیر و شان صابر یا آنکه موافق قاعده غ  
نده و مذکوره و صابرین یا پنجایع و ذوات یا نیکه و آخر کلمه که در آخر می متعنی و شسته باشد لاجن شود و از خط  
خطا کنند و بهتر و نیکه بدل سازند چون بنده پرده و سمره چنانکه گذشت و کلمه که در آخرش یا باشد قبل او













٩٧١١٢٧

باب الزنا

الحمد لله

محمد ابراہیم







غلط مشهور	صحیح	معنی	غلط مشهور	صحیح	معنی
اویس	اریو ریخلم	موت	بنایین جین	بنایین جین	نام برادر یعنی حضرت یوسف علیه السلام
ایال	یال	سوی کی دن آپ	بولهوس	بلهوس	الکیر الحوس چل معنی کسیرت
ایچی	چی کی بھرچی	رہبر سول کسیرت کر بعضی زمین	بیانہ	بیعانہ	پنج بعد انعقاد بیع یا و قیمت
ایدر	ایدر	بجانب حسین بیع ایک تو اندی	ناوکر	ناوکر	دشمن داتی بروقت ذکر کنند
ایزاد	زائد یا ازاد	چو ابر فست نہ مشال	لی نوکر	لی نوکر	کسیک نوکر کسی نانشد اما بی نوکر
بادشاہ	پوشا یا پانی	صاحب تخت	بی نوکر	بی نوکر	معنی ایک ایکس نوکر ندارد دوست
بادامہ	عبدامہ	نام شخصی	کادو	کادو	مرد نوکر غیر منظم الاحوال
بادشاہ	بادشاہ	رستی معرہ	پاتہ	پاتہ	غیر محرم و ناموس
بتانہ	بطانہ	بطخرد	پتو تباہی	پتو تباہی	دیکھ دہن فراخ
بھار	بھار	بمعنی ہتر مقابل ابر	پر گناہ	پر گناہ	لفظ فارسیست معنی چاٹوشی
بچہ	بچہ بچہ بوجہ	جامہ فروش	پر گناہ	پر گناہ	جامی سخن خشتا
برن	برن	پارچہ دران مہارنگہ ہارنگہ گتھی	پر گناہ	پر گناہ	زینہا یکہ از ان خراج گیرند
برکات	برکات	پہرینج کہ دیکر یا نیست برن گت	پر گناہ	پر گناہ	فرین کر پر گناہ ہم کلام سازند
برکات	برکات	برسات	پر گناہ	پر گناہ	آکرشیدن دوا وغیرہ
برکات	برکات	نام شخصی معرب زنگہر	پر گناہ	پر گناہ	پر گناہ
برکات	برکات	عد و معرہ	پر گناہ	پر گناہ	پر گناہ
برکات	برکات	نام یکمی معرب	پر گناہ	پر گناہ	پر گناہ
برکات	برکات	بمعنی سیریدوان گاہلہ اسیر اکتو	پر گناہ	پر گناہ	پر گناہ

باب

باب

غلط شو	صحیح	معنی	غلط شو	صحیح	معنی
پشتین	پشتها	معنی اسلان	تعوید	تعوید	تیسره که بر بازو و کتف و غیره بنشیند
پشواز	پیشواز	جایی که هر که آنرا ملک نیکو کند	تعلیق	تعلیق	تعلیق است که بجا می آید و تعلیق است
پلنگ	یوز	بندی چپا بهر بی فک و د			و غیره استعمال کنند و در قافیه
		جانوری است که بنشیند و خور			بغنی بنشیند و در آمد پس معنی
		بهری غر			ششوز همانند تعلیق است و تا در ششوز
چگی	پیکلی زیاد است	عند دکل و میله	تعیینات	تعیینات	را گویند
		مردم در دایه و کتف و کتف و کتف			جمع تعیینات را بیان می کنند
پرواج	پاجیان	هر چه در نظر و بعضی شکار			کنند و خطا که در سیکه این غلط
پیچ و زیادت	پیچ و بدون	نقص	تغا	تغا	کفته
		معروف			با چیکه برای بلا و در مجاز
چیتاب	پیچ و تاب	جنگ و جدال	تکثیر	تکثیر	کثیر می نامند
پیکار و کاف	پیکار و کاف	تقص و تحسیر			چرا این لفظ فارسیست و تعین
تالاش	تلاش	سطح و فرمان بر			غیر عربی یکی را در دست
تا بعدار	تا به	تاحال			که در تعین عالی کفته است
تا بنوز	هنوز	تا اینوقت			اینجا باب باشد که شمر بجاست
تا الی الان	الی الان	بندوق کو چک			شماره
تینچه	تفنکچه	بلک			چرا و دایه و در لفظ فارسی
تدر و ال	تدر و ال	مکر و فریب			جدا کردن آنکه با هم از نفع کنند
تدر ویر	تدر ویر	شریعت چگیز خانه			و در فارسی بزرگ نمیشود
تسج	توره	دوال چسرم			و در فارسی بزرگ نمیشود
تسما	تسمه				و در فارسی بزرگ نمیشود

باید

و در فارسی بزرگ نمیشود

و در فارسی بزرگ نمیشود





غلط مشهور	صحیح	معنی	غلط مشهور	صحیح	معنی
حادث جان	مادق بال	تیر طبع دایم کد بهای نامور	خزاسچی	خزینہ چی	کبجیہ دار
حاط	احاطہ	دیوار گردخانه	خشخش	خشماش	دانه مهر و سبزه
حاج	لمرج	انفسد	خونین	خانان	چرخان یعنی بریس لفظ غارست
بیج مرج	امج مرج	اختلا و فساد و در واقع شند	خواخواه	خواجی خجی	همیش بطور عربی و هم باز دیوان
حلوان	حلان	بچه کابی از بزمش	خواجه	خواجه	نون و سکه ندارد
حلوانی سنون	حلوانی سنون	حلوانیت مشهور	خوبه	خواجه	چاد و چارچین منی از برای
خاک کینه کا	خاک کینه کان فای	خاک کینه خایر کد بهای نامور	خوسند	خوسند	غلام حصی اکثر لفظ سراسر است
خالو	برادر دادر	روانچه در بندی یعنی شوهر	خرم	خرم	خوش فاضل
		ششویستی فی الحقیقه اصل در گوشت	خروده	خروده	لفظ عربیست یعنی شاد و صاف
		در عربی خالو باز دایم او تعنی در	خردوین	خردوین	بازید و او معنی نه فارسی گفته
		فارسی یعنی برادر دایم و دکانی	خردواد	خردواد	ریزه
		در طبری یعنی ششور حال کنند	خردوش	خردوش	چینه دگته و بارکی
		پس خطره از قول منی مشهور	خردوین	خردوین	نام ماه موم از سال شمسی
		تاجان فارسی به است آری اگر	خردوات	خردوات	بن مینی
		زبان بی کرد و شوخ و بچه دین	خردا	خردا	خرف میا هی شوشی
		است درست است	خردو	خردو	پیریز که از طفل غارت می کرد
خزند	خزند	ریز خشت و اشال آن	خردو	خردو	برکت صاحب و علم امور
خرجی	خرجه	زنبیل و جوال برک	خردو	خردو	خرد و بال هبله یعنی زره
خرجه فارسی	خرجه بجم سبزه	مقابل دخل	خردو	خردو	جمع گزها
خرادی	خراد	نوعی از کار گیران	خردو	خردو	چیزیکه در دست پند

باب سیم

باب چهارم

باب پنجم



غلط	صحیح	معنی	غلط	صحیح	معنی
زیادتی	زیادتی	چرا زیادت یا بی مقدار و حد	زیادتی	زیادتی	معروف
سایق	سایق	تحتاج کف مالاکام است	سایق	سایق	تسل بعضی به علم و ادب
سبزی	سبزی	سرگشت یعنی مشغول و فراموشی	سبزی	سبزی	نام سپهران درون حلیه اسلام
سرسشته	سرسشته	نیمه است گرفت آرد	سرسشته	سرسشته	که شخصت حسن در حلیه اسلام
سرب	سرب	کثایت از دعا و مقصود است	سرب	سرب	را بنام آنها نام نهاده
سجحات	سجحات	پرده که بر شکم است	سجحات	سجحات	چرا از فارسیست تثنیه شریف
سلامتی	سلامتی	کلمات زمانه خلاف شرع است	سلامتی	سلامتی	هر بی نیاید و قیاس در خود تثنیه
سجاق	سجاق	بعضی مشایخ سبزه بر زمین	سجاق	سجاق	بجاست
سویین	سویین	چرا که ای مصداق در صدر از خود	سویین	سویین	بازی و جادو و کرمی بیکه کلاه
سوم	سوم	و بهی ندارد	سوم	سوم	فال سجود الی جمله خوانده با
سوش	سوش	معرفت معنی آنچه در کنار جان	سوش	سوش	که کسی از ارباب لغت مشهوره
سوک	سوک	بجانب است در درون	سوک	سوک	تصرف تصریح نموده است
سوم	سوم	افزار است آینه که بران چوب	سوم	سوم	خوبه کشوره و شکفته
سوش	سوش	آهن و غیره بسایند	سوش	سوش	نوعی از طعام که اکثر بیاران
سوک	سوک	بدون یا بهی که در لفظ دوم گذ	سوک	سوک	نام هر یک نبات قار و کرم
سوک	سوک	براده و زیر و چیری	سوک	سوک	به معنای خود مصداق
سوک	سوک	رگابی	سوک	سوک	نگاه این را روشن کنند
سوک	سوک	چرا زیادت یا در بنابر محمل است	سوک	سوک	گزیده هر چیز و خاص
سوک	سوک	صفت شاد باش که ازین سخن	سوک	سوک	تندرستی
سوک	سوک	مفر و سیاف و تهنید و چو غیر آن	سوک	سوک	نوعی از کرم است
سوک	سوک	چرا که گمان خود است شش و نون	سوک	سوک	یا بر سیم
سوک	سوک	شب و روز	سوک	سوک	

باب السین

الحمد لله رب العالمین  
 و صلی الله علیه و آله  
 و سلم  
 این کتاب را در روز  
 پنجشنبه ۱۲۰۰  
 در شهر تهران  
 در کتابخانه  
 مجلس شورای  
 اسلامی  
 چاپ شده است

باب السین



غلط مشهور	صحیح	معنی	غلط مشهور	صحیح	معنی
قندان	قندان	معروف	مکهری	مکهری	جانوری معروف که در شکم پر است
گندک	گزک	کار و درخشش تیز باشد	گکزار	گزار	باغ و گلستان
گشیز	گشیز	معروف	گشک	گشک	نکتن جامه
کچله	کچله	نان کوچک روغنی	کیاست	کیاست	دانی
کوباب	کوباب	جامه معروف زرد روی	لا پروا	لا پروا	معروف
گشک	گشک	طاهر و معروف و طاهر خرد	لاچار	لاچار	ضوری و غالی لا لفظ فارسی
کوالف	کیفیات	چنین جمع لفظ کیفیت	لاش	لاش	چنانچه برده طلا شده ضعیف
کورشات	کورشا	چرخ فطری بافت و درشت	لا باس	لا باس	لاغر و گوشت از دست آن پیر را
کوه	قح بالضم و د	خالص و بی آمیز از هر چیز	لا بق	لا بق	باکی نمیکند
کچری	کچری	ظاهر لفظ فارسیست که بنیاد	لاهی	لاهی	معروف
		بهایی مخلوط تلفظ را می خوانند	لاش	لاش	جامه رنگ معروف
گازر	گازر	معروف	لاش	لاش	گوشت بن دندان
گزر	گزر	شرعی و نه بدش گاجر گوشت	لاش	لاش	جمع لثه
گزارش	گزارش	ادا کردن	لاش	لاش	جمع لثه
گزاردن	گزاردن	ادا کردن	لاش	لاش	جمع لثه
گزاره	گزاره	تعبیر خراب و شرح و تفسیر	لاش	لاش	جمع لثه
گزان باکم	گزان باکم	هیزه و هیزه	لاش	لاش	جمع لثه
گل سرخ	گل سرخ	چهارکاب یعنی عرق گل است که	لاش	لاش	جمع لثه
		بشدن یعنی گل استعمال کرد	لاش	لاش	جمع لثه

بلاکات

بلاکات

بلاکات

بلاکات

غلط مشهور	صحیح	معنی	غلط مشهور	صحیح	معنی
بسی	باه آرنده	مشهور از آنکه در شستن آب	مشدر	ششدر	شستن
مشرش	مراشیده	عربی بجاست که واقعا	مصحک	مصطک	دوای معرد
سلاشی	تلاشی	تلاش کننده چو تلاش کن	مصون	مصون	محموظ
مچرب	چرب	از آنکه شتاق از لفظ لازم می آید و آن هم بامد	مطالع	مطالع	معروف
محدور	مختور	منوع	مغزیه	مغزیه	اچ بسوی او نسبت کند
مخفطیر	محمدنیر	بگشت علی بن محمد سرانده	معه	مع	بمنی با
مزعج	مزعج	خوشحال	مفروغ	مفروغ	فاریده چو دافارت را که
مرغن	باروغن	چنانکه در عجم است	مقرض	مقرض	چو غنیمت لازم است شتاق
مرزا	میرزا یا دوتا	میرزا و مرزا را تخفیف است	ملازمت	ملازمت	همه فعل از توانی بگفت
مردما	سیرده	رئیس ده	ملازمت	ملازمت	آنکه وام کسی در دو چه فعل است
مزب	زیربا	چیز زیب شتاق اسم فعل ناو	ملازمت	ملازمت	شتاق اسم فعل از آن
سکلت	مسالت	خوابستن	ملازمت	ملازمت	باید که لازم شدن
سرسیم	صاحب سام	شتاق اسم فعل از آن که در کلام	ملازمت	ملازمت	نمک چو است بسوی
سلوک	سلوک کننده	فصل نماید که چو بعضی استعمال کرد	ملازمت	ملازمت	بمنی بسیار که انی الکاموس
ششخین	ششخین	چرا سلوک برون سلوک	ملازمت	ملازمت	و قال لا تقل اندانی قال
شتقاب	بوشقاب	شتاق کنی نام کن	ملازمت	ملازمت	محمد الهی می ایچو مفسر
		جمع شیخ	ملازمت	ملازمت	الی اندا قریه من الیمن و قبل
		رکابی	ملازمت	ملازمت	مع درانی بیچان الدرد
			ملازمت	ملازمت	بی قبل مع اندانی بالوال
			ملازمت	ملازمت	اچمه و بسو اسم موضع

از غلط عامی صرفاء و الیه بر روی عامی شریف شد و در زبان عامی

در این کتاب از آنکه در شستن آب  
عربی بجاست که واقعا  
تلاش کننده چو تلاش کن  
از آنکه شتاق از لفظ لازم  
می آید و آن هم بامد  
منوع  
بگشت علی بن محمد سرانده  
خوشحال  
چنانکه در عجم است  
میرزا و مرزا را تخفیف است  
رئیس ده  
چیز زیب شتاق اسم فعل ناو  
خوابستن  
شتاق اسم فعل از آن که در کلام  
فصل نماید که چو بعضی استعمال کرد  
چرا سلوک برون سلوک  
شتاق کنی نام کن  
جمع شیخ  
رکابی







و از برای حیوانات بعد از الف آید چنانکه کوچا و عیدها و آسانها و گلهها و گلیا پها و لعلها و مردیدها و دستها و سورا و  
 پایا و دبا که آن اسم شمارست بدو و این شمارست نیز دیک و در شصت و یک که هرگاه شمار الیه انسان باشد  
 جمع با الف و نون کنند و بعضی گویند جمع با الف و نون افادت معنی عظیم کند و بها و الف افادت معنی متعظیم کند  
 و تحقیق آنست که الف و نون علامت مطلق جمعست خواه دعوی العقول باشند خواه غیر آن چنانکه اشک آن اگر  
 و نظیکه آخرش باشد اگر مفطیست و جمع خواهد با الف و نون باشد خواه بها و الف ثابت ماند چون متون و آن که بها  
 و جمع متده و کوه و اگر تحقیق وقت جمع با الف و نون بکاف بدل شود چنانچه دست و وقت جمع بها و الف از  
 کتاب ساطع شود چون شانها و لالهها و نامی مخفی با نیست که تلفظ در نیاید خواه در کلمه فارسی باشد چون کینه  
 و زنبه و پشیزه و خواه در کلمه عربی چون حد ایچسن انتقام سید خاتمه و زیور آتام پوشید ریاله

الحمد لله رب العالمین

که کلمه شده بوستان فصاحت و کل سر سبک بوستان بلاغت یعنی سیرالضوابط الاطالی فارسی از حسن بنا طبع  
 و کا و کشف و فائق مستعمل و مقول قیاح خزان فروع و اصول واقع در نسخ

جلی مولانا محمد و سنا مولوی انور علی دت بر کاتبه ای

انتفاع منشیان عالی طبع مطبع محمدی

کوی طبع پوشیده

۱۳۲۴ هـ











